

بررسی مقایسه‌ای استراتژی انرژی چین و ایالات متحده آمریکا و تأثیر آن بر جایگاه خلیج فارس

حسین سلیمی* - لیلا رحمتی پور**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۲)

چکیده

ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها قدرت بزرگ برجای مانده از دوران پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد؛ همواره تلاش داشته است هژمونی خود را در جهان تثبیت نموده و دیگران را وادار به تسلیم و پذیرش نظم موردنظر خود سازد. از این روی رشد و توسعه اقتصادی و کنترل منابع انرژی جهان به ویژه منابع موجود در منطقه خلیج فارس نیز از ملزومات تثبیت و ابقای هژمونی این کشور در جهان محسوب می‌شود. از سوی دیگر، با توجه به اینکه این عرصه می‌تواند به گونه‌ای باشد که در صورت ایجاد ناامنی در این منطقه هژمونی این کشور با چالش مواجه گردد، لذا چندین دهه است که این کشور استراتژی خود را بر کاهش وابستگی به واردات انرژی معطوف ساخته است. چین نیز از جمله قدرت‌های بزرگی است که تلاش دارد جایگاه خود را در عرصه جهانی ارتقا بخشد و از این رهگذر مسیری که مورد انتخاب رهبران چین واقع شده است، رشد اقتصادی است که این امر به نوبه خود وابستگی این کشور به منابع انرژی خلیج فارس را رقم می‌زند. بدین ترتیب آنچه که برای چین حائز اهمیت می‌باشد، امنیت عرضه انرژی است، اما اینکه استراتژی‌های متفاوت این دو کشور چه تأثیری بر خلیج فارس خواهد گذاشت، سوالی است که این نوشتار به بررسی آن خواهد پرداخت.

واژگان کلیدی: خودکفایی، تضمین عرضه انرژی، ایالات متحده، چین، ژئوپولیتیک، خلیج فارس.

Hoseinsalimi@yahoo.com

* استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

** کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (ره) (نویسنده مسئول)

leilarahmati33@yahoo.com

مقدمه

خلیج فارس یکی از قدیمی‌ترین دریا‌هایی است که بشر تاکنون شناخته است. عاملی که خلیج فارس را به نامی آشنا برای همه جهانیان تبدیل کرده نفت و گاز به عنوان ماده‌ای انرژی‌زا با ذخایر فراوان است. پس از جنگ جهانی اول و به‌ویژه شروع جنگ جهانی دوم، برای مدت بیش از هفتاد سال نام خلیج فارس با نفت مترادف شده است. بنابراین، انرژی (به‌طور مشخص نفت و گاز) یکی از مولفه‌های تأثیرگذار در تولید ثروت و قدرت در جهان کنونی محسوب می‌شود. اقتصاد جهانی با تمامی پیچیدگی‌های خود، اعم از جهانی‌شدن، وابستگی متقابل، تأکید بر رقابت بی‌وقفه، استفاده از مزیت‌های نسبی و غیره، همچنان به انرژی نفت و گاز و تأمین آن وابسته است، زیرا انرژی نقطه حرکت و سنگ بنای توسعه اقتصاد جهانی می‌باشد. از سوی دیگر، انرژی خود یکی از ارکان قدرت محسوب می‌شود، چون در جهان امروز توسعه (که خود وابسته به انرژی است) می‌تواند تولید قدرت کند. تأثیر متقابل نفت و سیاست بر یکدیگر پدیده‌ای انکارناپذیر و موضوعی است که از سالیان گذشته مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. لذا، در سیاست‌گذاری‌های کلان بین‌المللی یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل، موضوع انرژی است. از زمانی که آشکار شد بخش عمده ذخایر نفت زمین در این بخش از کره خاکی یعنی خلیج فارس مدفون شده است، این منطقه به یکی از نقاط ویژه جهان مبدل گشته و همواره قدرت‌های جهانی را به خود مشغول داشته است. بنابر گزارش‌های مراکز مختلف، ذخایر نفت و گاز خلیج فارس قابلیت چرخاندن و ایجاد تحرک در صنعت و اقتصاد جهان حداقل تا صد سال آینده را دارد. به همین دلیل کشوری مانند آمریکا از آن سوی کره زمین به خلیج فارس می‌آید و می‌خواهد با رویکرد کنترل انرژی، چرخه اقتصاد صنعت جهان را مدیریت و کنترل کند یا در سوی دیگری از جهان، شاهد آن هستیم که، قدرت دیگری همچون چین، تمام تلاش خود را مصروف موضوع حیاتی همچون امنیت انتقال انرژی قرار می‌دهد. بنابراین این امر سبب می‌شود که هر یک از این دو قدرت بزرگ استراتژی‌های متفاوتی را در منطقه خلیج فارس دنبال نمایند. نظر به اهمیت موضوع، نگارنده بر آن شد تا ضمن بررسی استراتژی‌های دو قدرت بزرگ (چین و ایالات متحده)، به این سوال اصلی پاسخ دهد که استراتژی‌های متفاوت دو قدرت مزبور در حوزه انرژی چه تأثیری بر جایگاه خلیج فارس خواهد گذاشت؟

باید اذعان داشت که متأسفانه ادبیات اقتصاد سیاسی کشورمان، در این خصوص از غنای لازم برخوردار نمی‌باشد و عمده منابع به زبان لاتین بوده‌اند و در مجموع منابع محدودی به این امر پرداخته‌اند. لذا نگارندگان بر آن شدند با تکیه بر جدیدترین آمارهای مراکز مختلفی

همچون آژانس بین‌المللی انرژی، اداره اطلاعات انرژی آمریکا و بی‌پی، فرضیه پژوهش حاضر را مورد آزمون قرار دهد. بر این اساس فرضیه یا پاسخ احتمالی که مورد آزمون قرار خواهد گرفت، بدین صورت خواهد بود که استراتژی انرژی چین با تأکید بر "امنیت عرضه انرژی" و استراتژی ایالات متحده مبنی بر "کاهش وابستگی به منابع انرژی خلیج فارس"، از اهمیت این منطقه نخواهد کاست و این امر رقابت‌های دو قدرت را در آینده تشدید خواهد نمود. بدین ترتیب، در این مقاله در یک چارچوب منطقی، ابتدا به بررسی جایگاه منطقه خلیج فارس در نظریات ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیک می‌خواهیم پرداخت و سپس در دو بخش مجزا به بررسی استراتژی‌های چین و ایالات متحده پرداخته و در نهایت با بررسی تأثیر این استراتژی‌های متفاوت بر ژئوپولیتیک منطقه خلیج فارس، بحث را به پایان خواهیم برد.

جایگاه خلیج فارس در نظریات ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیک

خلیج فارس به دلایل مختلف ژئوپولیتیکی و ذخایر عظیم انرژی نفت و گاز، به عنوان گلوگاه انرژی کشورهای توسعه‌یافته، یکی از مناطق استراتژیک دنیا تلقی می‌شود که تأمین امنیت آن همواره نقشی اساسی در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ داشته است. چرا که با اهمیت یابی اقتصاد در نظام جدید جهانی، مناطقی در جهان اهمیت خواهند یافت که از نظر انرژی غنی باشند. لذا به لحاظ نظریه‌های ژئواکونومیک منطقه خلیج فارس موقعیت بی‌نظیری در هزاره سوم میلادی پیدا خواهد کرد. بطوریکه هیچ منطقه‌ای در جهان نمی‌تواند از این نظر با آن رقابت کند. بدین ترتیب، هرگاه نام خلیج فارس آورده می‌شود، این نام یادآور منبع عظیم انرژی و به‌ویژه نفت و گاز در جهان است و ذهنیت انباری بزرگ از گونه‌های متنوع و گاه استراتژیک انرژی و... در ذهن متبادر می‌شود. لذا، از دید ژئواکونومی، انرژی موجود در منطقه خاورمیانه و به‌ویژه خلیج فارس بسیار ارزشمند است و در گذر زمان و حتی با پیدایش مفهوم پروسه جهانی‌شدن و جهانی‌سازی، نه تنها از اهمیت این منطقه و نیاز به انرژی اش کاسته نشده، بلکه افزایش تقاضا در راستای انباشت سرمایه و افزایش مصرف، افزایش عرضه را گریزناپذیر ساخته است. از جمله نظریه‌پردازان مشهور در دیدگاه‌های ژئواکونومیک، «ادوارد لاتواک» و «ژان ژاک شرایبر» می‌باشند. در این دیدگاه، به مناطقی که از لحاظ انرژی غنی هستند، اهمیت جهانی داده شده است و تسلط بر این مناطق، تسلط بر جهان تلقی می‌شود (عزتی، ۱۳۸۰: ۶۸).

در نظریه‌های مطرح در دیدگاه ژئوپولیتیک نیز، بحث «هارتلند مکیندر» و «ریملند اسپایکمن» مطرح می‌باشند که در آنها تسلط بر خاورمیانه را، تسلط بر کل جهان می‌دانند. در این نظریه‌ها، این منطقه، ریملند یا سرزمین‌های حاشیه‌ای به شمار می‌رفت؛ اما در نظریه‌های جدید این منطقه، سرزمین هارتلند یا محور یا به گفته لوهازن به مرکز تبدیل شده است. در نظریه جهانی مکیندر، خاورمیانه و خلیج فارس حاشیه‌ای است ولی اهمیت خاصی دارد. چرا که محل تماس و تلاقی خشکی و دریاست و بنابراین می‌تواند محل برخورد نیروی زمینی و دریایی باشد. هرچند نظریات مکیندر از ۱۹۰۴ تا ۱۹۴۵ دستخوش دگرگونی‌هایی شد ولی اصول الگوی وی یعنی رقابت قدرت‌های زمینی برای راه‌یابی به درون کمان حاشیه‌ای، جایی که در دسترس قدرت‌های دریایی است، به همان شکل باقی ماند. مدیترانه و خاورمیانه، مناطق کلیدی این کشمکش به شمار می‌آمدند. اهمیت چشمگیر مناطق کمان حاشیه‌ای به سبب نقش این مناطق در پیروزی یا شکست بود. چنانچه این مناطق از توان بالای نظامی و بازدارندگی برخوردار باشند، می‌توانند در برابر هجوم قدرت دریایی ایستادگی و حتی حملات آن‌را خنثی کنند (عسگری، ۱۳۸۳: ۱۷).

پس از نظریه هارتلند، نظریه دیگری مطرح شد که با تأکید بر بخش‌هایی از نظریه هارتلند دیدگاه تازه‌ای بدست می‌داد. نیکولاس اسپایکمن، جغرافی‌دان و ژئوپولیتیسین آمریکایی پس از بررسی نظریه هارتلند بر اهمیت کمان‌های داخلی خارجی این نظریه تأکید و آنها را با هم به-عنوان ریملند یا حاشیه معرفی کرد. وی ناحیه ریملند را مهمتر از هارتلند می‌دانست. ریملند مناطق واقع در میان هارتلند و دریا‌های حاشیه را در بر می‌گرفت. ناحیه حاشیه به‌ویژه سراسر قاره اروپا غیر از اتحاد جماهیر شوروی پیشین و نیز آسیای صغیر، عربستان، عراق، ایران، افغانستان، هند، آسیای جنوب شرقی، چین، کره و سیبری را شامل می‌شود (عسگری، ۱۳۸۳: ۱۸). در نتیجه بخش بزرگ خاورمیانه به‌ویژه خاورمیانه مرکزی و منطقه خلیج فارس در ریملند اسپایکمن جایگاه ویژه‌ای یافت. او بر حیاتی بودن ناحیه ریملند برای امنیت ایالات متحده تأکید بسیار داشت که باید زیر نظر ایالات متحده آمریکا قرار می‌گرفت و چنانچه هر بخش از ناحیه حاشیه زیر نظر رقیب (شوروی)، قرار گیرد، در آن صورت امنیت آمریکا به خطر می‌افتد؛ چراکه امکان محاصره دنیای جدید فراهم می‌آید (عزتی، ۱۳۸۰: ۶۰). بر همین مبنا بود که ایالات متحده رفته‌رفته از اندیشه‌ها و آموزه‌هایی چون آموزه «مونروئه» دوری‌گزید و تلاش کرد در کشورهای حاشیه حضور فعال داشته باشد.

بنابراین منطقه خاورمیانه و خلیج فارس با موقعیت منحصر به فرد ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیکی خود، که نزدیک به ۶۰ درصد ذخایر نفتی و ۴۰ درصد ذخایر گازی جهان را در خود جای داده است (جدول شماره ۱)، از اهمیت ویژه و استثنایی در جهان برخوردار گردیده است. بطوریکه در نظریه لوهازن در کتاب امپراتوری‌ها و قدرت، از خلیج فارس به عنوان مرکز مرکز نام برده شده است، که همه این موارد نشان‌دهنده اهمیت این منطقه در معادلات قدرت جهانی می‌باشد.

جدول شماره ۱: میزان ذخایر نفت و گاز خاورمیانه (خلیج فارس) در جهان

کشور	میزان ذخایر نفت (میلیارد بشکه)	درصد از کل جهان	میزان ذخایر گاز (تریلیون مترمکعب)	درصد از کل جهان
عربستان	۹۱۰،۲۶۷	۱۸،۱	۸،۳	۳،۹
ایران	۵۸۰،۱۵۴	۱۰،۴	۳۳،۱	۱۶
عراق	۳۵۰،۱۴۱	۹،۵	۳،۶	۱،۷
کویت	۱۰۴	۷،۰۵	۱،۸	۰،۹
امارات	۸۰۰،۹۷	۶،۶	۶،۱	۲،۹
قطر	۳۸۰،۲۵	۱،۷	۲۵	۱۲
کل خاورمیانه	۶۴۰،۷۹۶	۵۴،۰۵	۷۹،۱	۳۸،۱
کل جهان	۷۶۱،۱۴۷۳	۱۰۰	-	۱۰۰

Source: BP 2013

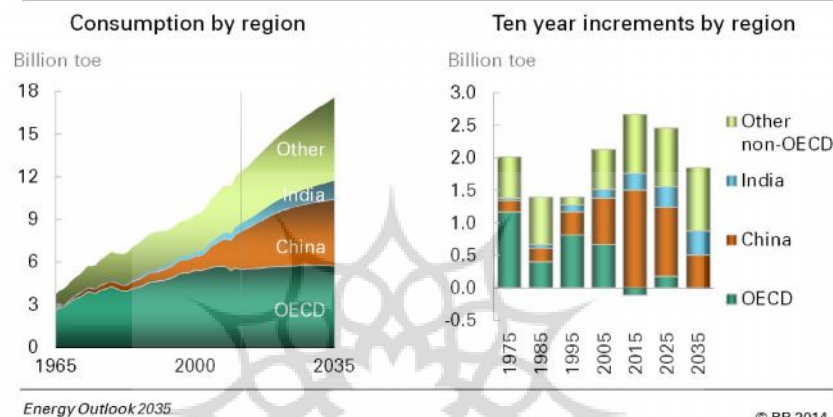
وضعیت انرژی چین در جهان و خلیج فارس؛ وابستگی به واردات

آسیا جایگاه نیمی از جمعیت جهان است. این قاره تا یک قرن پیش به محلی برای رقابت‌های استعماری انگلیس و سایر قدرت‌ها تبدیل شده بود، اما اکنون به واسطه بروز تغییراتی، موتور اقتصاد جهان محسوب می‌شود. افزایش شدید مصرف نفت در کشورهای در حال توسعه آسیا و به‌ویژه چین و هند سبب شده است به طور مداوم سهم بیشتری از نفت تولیدی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس روانه این منطقه شود؛ به طوری که در سال ۲۰۰۲، حدود ۶۰ درصد از صادرات حوزه خلیج فارس، روانه بازارهای آسیایی شد (میرترابی، ۱۳۸۴: ۱۷۴). بر مبنای آمار سازمان بین‌المللی انرژی، آسیایی در حال توسعه (به جز ژاپن و کره جنوبی) تا سال ۲۰۳۰ تقاضا برای انرژی در جهان را ۴۰

درصد افزایش خواهند داد، در حالیکه ایالات متحده و کانادا در همین مدت فقط ۲۶ درصد تقاضای جهانی برای انرژی را افزایش خواهند داد (Swanstrom, 2005:38). نمودار شماره ۱ افزایش میزان مصرف انرژی را در نقاط مختلف جهان به نمایش می‌گذارد.

نمودار شماره ۱: میزان مصرف انرژی در نقاط مختلف جهان

Primary energy consumption growth slows



Energy Outlook 2035

© BP 2014

در میان کشورهای آسیایی، جمهوری خلق چین با ۱/۳ میلیارد نفر جمعیت، بزرگترین کشور در حال توسعه دنیا (Madsen, 2006) و مهم‌تر از آن با رشد بالای اقتصادی از جمله مهم‌ترین بازیگران عرصه انرژی محسوب می‌شود. این کشور جزو بزرگترین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان انرژی در سطح جهان است (Swanstrom, 2005). در میزان مصرف، این کشور بعد از آمریکا در رتبه دوم قرار دارد. بر اساس پیش‌بینی‌های صورت گرفته هر روز بر میزان مصرف انرژی چین افزوده می‌شود و در سالیان آینده این کشور به بزرگترین مصرف‌کننده جهان تبدیل خواهد شد. چنانکه این موضوع در گزارش چشم‌انداز بی‌بی‌سی در سال ۲۰۱۴ نیز مطرح شده است. بر اساس گزارش چشم‌انداز بی‌بی‌سی، چین از ایالات متحده (که در سال ۲۰۱۴ به عنوان بزرگترین واردکننده انرژی در جهان بود) پیش خواهد افتاد و در سال ۲۰۲۹ بزرگترین مصرف‌کننده انرژی در جهان خواهد بود (BP Energy Outlook, 2014).

نکته مهم در مورد منابع مصرفی انرژی چین در آن است که زغال سنگ رتبه اول را به خود اختصاص داده است (تراپی، ۱۳۹۰: ۷). چین در زمینه زغال سنگ بسیار غنی است و منبع اصلی

سوخت کنونی این کشور زغال سنگ است که حدود ۶۰ درصد انرژی مصرفی این کشور را تشکیل می‌دهد. با این وجود میزان تقاضای چین برای نفت و گاز بسیار سریعتر از تقاضای این کشور برای زغال سنگ خواهد بود (Blank, 2004: 45). جدول شماره ۲ چشم‌انداز تقاضای نفت را از سوی آسیا (چین) و کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد.

جدول شماره ۲: چشم‌انداز تقاضای نفت از سوی آسیا (میلیون بشکه در روز)

سال	کشور	۲۰۱۳	۲۰۱۵	۲۰۲۰	۲۰۲۵	۲۰۳۰	۲۰۳۵
چین	۱۰	۱۰٫۸	۱۲٫۷	۱۴٫۴	۱۶	۱۷٫۵	
کشورهای در حال توسعه	۳۷٫۸	۴۱٫۴	۴۶٫۴	۵۱٫۸	۵۷	۶۲٫۱	
جهان	۸۹٫۶	۹۱٫۶	۹۶٫۳	۱۹۹٫۷	۱۰۴٫۶	۱۰۸٫۵	

Source: OPEC Energy Outlook 2013

نکته قابل توجه در مورد چین آن است که این کشور تا سال ۱۹۹۳ یکی از صادرکنندگان نفت بود، اما از همان سال با تغییر در مصرف انرژی و افزایش تولیدات صنعتی جریان صادرات نفت در این کشور معکوس شده و چین در کمتر از یک دهه به یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان انرژی به ویژه نفت تبدیل شد. از این جهت جایگاه آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت از آن چین خواهد شد. مصرف نفت در دو دهه اخیر، ۴ برابر افزایش یافته است. در سال ۱۹۹۳ که چین تبدیل به واردکننده نفت شد، همزمان میزان تولید داخلی آن کشور نیز کاهش پیدا کرد. وابستگی چین به نفت خارجی، از ۶/۳ درصد در سال ۱۹۹۳ به ۳۰ درصد در سال ۲۰۰۰ و ۴۶ درصد در سال ۲۰۰۴ بیانگر این مساله است. یکی از دلایل افزایش مصرف نفت، سیاست دولت مبنی بر تغییر دادن سوخت اصلی کشور از زغال سنگ به نفت و گاز بود (Chong, 2006: 265).

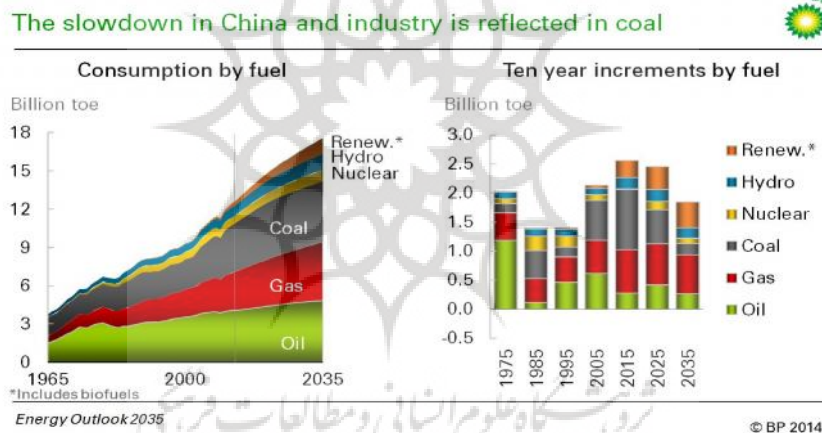
جدول شماره ۲ میزان افزایش مصرف انرژی چین در سال‌های مختلف (۲۰۱۲-۲۰۱۱) و نمودار شماره ۲ نیز پیش‌بینی سوخت‌های مصرفی چین تا سال ۲۰۳۵ را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۲: میزان مصرف نفت و گاز چین بین سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۱۲

سال	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
مصرف نفت چین (هزار شکله در روز)	۲۲۸,۴	۲۴۷,۵	۲۷۱,۷	۳۱۸,۹	۳۲۷,۸	۳۵۱,۳	۳۶۹,۳	۳۷۶	۳۸۸,۲	۴۳۷,۷	۴۶۱	۴۸۳,۷
مصرف گاز چین (میلیون متر مکعب)	۲۴,۷	۲۹,۲	۳۳,۹	۳۹,۷	۴۶,۸	۵۶,۱	۷۰,۵	۸۱,۳	۸۹,۵	۱۰۶,۹	۱۳۰,۵	۱۶۳,۸

Source: BP Statical Review of World Energy 2013

نمودار شماره ۲: پیش‌بینی سوخت‌های مصرفی چین تا سال ۲۰۳۵



همچنان که ملاحظه می‌کنیم، روند افزایش در مصرف نفت به حوزه گاز نیز سرایت کرده و هر دو نوع انرژی با روند صعودی در مصرف صنایع مواجه‌اند. چرا که، چین در سال‌های اخیر دستخوش پروسه صنعتی شدن بوده و یکی از بزرگترین اقتصادهای در حال رشد دنیا را داراست. در واقع با نرخ رشد ۸ تا ۱۰ درصدی در سال، نیاز چین به انرژی با افزایش ۱۵۰ درصدی تا سال ۲۰۲۰ پیش‌بینی شده است. چین برای حفظ این رشد، نیازمند افزایش میزان نفت وارداتی خود است. واردات چین در سال ۲۰۰۶، ۳۲ درصد از کل نفت مصرفی این کشور بود که این میزان در سال ۲۰۱۰ به دوبرابر افزایش یافته و تا سال ۲۰۳۰ با واردات فعلی

ایالات متحده برابری خواهد کرد (Luft, 2006). همچنین طبق بررسی‌های آماری، نیاز چین به نفت وارداتی از ۲۰ میلیون تن در سال ۱۹۹۶ به ۷۰ میلیون تن در سال ۲۰۰۲ و ۱۰۰ میلیون تن در ۲۰۰۵ رسیده است. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که این رقم در سال ۲۰۱۰ به ۱۵۰ میلیون تن و در سال ۲۰۲۰ به ۲۵۰ تا ۳۰۰ میلیون تن برسد. به عبارت دیگر وابستگی چین به نفت وارداتی از ۳۰ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۵۰ درصد در ۲۰۰۷، ۶۰ درصد در ۲۰۱۰، ۶۹/۵ درصد در سال ۲۰۲۰ و ۸۵ درصد در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید (مصلی‌نژاد و حق‌شناس، ۱۳۹۱: ۱۸۷). بدین ترتیب، طبق گزارش‌های آژانس، میزان کسری تولید در مقابل مصرف نفت در سال ۱۹۹۶، حدود ۴۰ هزار بشکه در روز بوده است. پیش‌بینی می‌شود این میزان تا سال ۲۰۲۰ به بیش از ۵/۵ میلیون بشکه در روز افزایش یابد. همچنین پیش‌بینی می‌شود که میزان گاز وارداتی این کشور تا سال ۲۰۲۰ به میزان ۳۰ درصد از کل گاز مصرفی برسد. بدون اکتشاف ذخایر عمده جدید یا چاره‌اندیشی دولت چین، این آمار نشان می‌دهند که وابستگی چین به نفت و گاز خارجی تا دو دهه آینده یکی از ضعف‌های آن کشور در سیاست‌های بین‌المللی خواهد بود (کولایی و زراعت‌پیما، ۱۳۸۸: ۱۷۰).

بدین ترتیب، رشد اقتصادی بالای چین، نیاز فزاینده این کشور به انرژی را روز را به روز بیشتر می‌کند. در این میان خلیج فارس به دلیل ذخایر بالای انرژی، یکی از مناطقی است که به شدت در کانون توجه چینی‌ها است. خاورمیانه و خلیج فارس با داشتن بیش از ۶۰ درصد نفت جهان، از موقعیتی انحصاری برخوردار است. علاوه بر این، عمر ذخایر سایر مناطق کمتر از ده سال است، متوسط عمر ذخایر کشورهای خاورمیانه چیزی در حدود ۷۰ سال می‌باشد. بنابراین آینده بازار نفت جهان در این منطقه قرار دارد. به علاوه چینی‌ها از نظر تاریخی، سیاسی و فرهنگی تضادی با کشورهای این منطقه ندارند و با توجه به نزدیکی جغرافیایی، خاورمیانه و خلیج فارس را تنها منطقه‌ای می‌دانند که آینده نفت جهان در آنجا قرار دارد. لذا، عطش چین برای انرژی، بازگشت به خلیج فارس را به این کشور وادار می‌کند. چین در سال ۲۰۰۶، ۴۴ درصد نفت مورد نیازش را از خاورمیانه و خلیج فارس وارد نموده است. البته بعضی از آمارها این رقم را فراتر از ۵۸ درصد ارزیابی کرده‌اند، که این امر بدان معناست که این منطقه مهم‌ترین تأمین‌کننده نفت چین است. برطبق بررسی شورای اطلاعات وابسته به سازمان سیا تا سال ۲۰۱۵، سه چهارم نفت خلیج فارس روانه آسیا و بویژه چین خواهد شد (کامل، ۱۳۸۲: ۶۲). چین خلیج فارس را منطقه‌ای می‌شناسد که می‌تواند نیازهای اقتصاد در حال رشد این کشور به منابع خام و

معدنی را تأمین کند. در حال حاضر نگرش سیاست خارجی چین کاملاً اقتصادی است. چین گسترش مناسبات با کشورهای مختلف جهان را بر اساس معیارهای اقتصادی و تجاری تعریف کرده است. در مجموع، نیاز به منابع طبیعی و بازار است که خط‌مشی سیاست خارجی چین را تعریف می‌کند. خلیج فارس برای چین به خاطر منابع انرژی که در منطقه است، اهمیت دارد. در همین راستا، با در نظر داشتن این که نفت یک عامل مهم و محوری در سیاست خارجی چین است می‌تواند نقش به‌سزایی در نشان‌دادن پیامدهای بالقوه ظهور چین در سیاست جهانی ایفا کند.

استراتژی انرژی چین در خلیج فارس؛ امنیت عرضه انرژی

یکی از مهم‌ترین اهداف چین، تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ در عرصه جهانی است و لذا از این رهگذر، مسیری که رهبران چینی برگزیده‌اند، پیشرفت و توسعه اقتصادی است. چراکه همه قدرت‌های در حال ظهور از درآمدهای اقتصادی‌شان برای تقویت بنیه نظامی استفاده می‌کنند. انگلیس و هلند در قرن ۱۸ این کار را کردند و به قدرت دریایی تبدیل شدند و توانستند مستعمره‌هایی در سرزمین‌های دور را تصرف کنند. بعدها ایالات متحده از طریق افزایش توان اقتصادی به‌ویژه در مدت زمان میان دو جنگ جهانی توان نظامی‌شان را تقویت کرد و به عنوان پایاترین ابرقدرت جهان ظهور کرد. چین هم به عنوان یک قدرت در حال ظهور، در دراز مدت می‌تواند قدرت اقتصادی را به قدرت نظامی و سیاسی ترجمه نماید و این همان عاملی است که موجبات نگرانی ایالات متحده را فراهم نموده است (دهقانی فیروزآبادی و امیری‌رز، ۱۳۸۸: ۱۲۸). چین در مسیر رشد و توسعه اقتصادی خود به شدت به نفت و انرژی منطقه خلیج فارس نیازمند است. لذا یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های اصلی چینی‌ها، موضوع امنیت عرضه انرژی می‌باشد که خود مستلزم ثبات در این منطقه می‌باشد. چراکه در جهانی که بازارهای نفت و گاز به شدت از یکدیگر متأثر هستند و رشد اقتصادی سریع ابرقدرت‌های اقتصادی جدید نیز به ناامنی وضعیت بازارها افزوده است، رقابت بر سر دستیابی به منابع انرژی در میان غول‌های اقتصادی جهان رو به افزایش است. سوخت‌های حیاتی نظیر نفت، از جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌های اقتصادی کشورهای تولیدکننده و نیز از اهمیت خاصی در استراتژی‌های امنیت اقتصادی مصرف‌کنندگان انرژی برخوردار است. به این ترتیب، دسترسی به منابع انرژی به مسأله مهمی برای کشورهای تازه وارد شده به جرگه مصرف‌کنندگان عمده انرژی، مانند

چین با رشد اقتصادی چشمگیر، نیز بدل شده است. به طور معمول، مفهوم امنیت انرژی شامل عرضه انرژی‌های اولیه نظیر زغال سنگ، نفت، گاز طبیعی، برق آبی و دیگر انرژی‌های جایگزین می‌شود. چین به عنوان یک کشور از لحاظ اقتصادی در حال توسعه با نرخ رشد اقتصادی ۹ درصد، میزان مصرف انرژی بالایی دارد و روز به روز در حال افزایش است. تا زمانی که رشد جمعیت و رشد اقتصادی چین با نرخ کنونی تداوم داشته باشد، مصرف انرژی این کشور نیز با نرخ بالاتری از میزان کنونی افزایش خواهد یافت. به همین دلیل واردات مطمئن و مداوم نفت تبدیل به یک مسأله بگرنج در بخش سیاست خارجی این کشور شده است (Qiang, 2001, 34-39).

بدین ترتیب، حرکت برای دسترسی به عرضه نفتی و حس آسیب‌پذیری به خاطر نیاز به حجم در حال افزایش نفت، منافع استراتژیک مهمی هستند که مستقلاً به سیاست خارجی چین شکل می‌دهند. این که چین چگونه فهمیده می‌شود و نیز رفتارهای حقیقی آن تا حد بسیاری به سیاست‌های داخلی و بین‌المللی انرژی مرتبط خواهد شد. بر این اساس، در آغاز قرن ۲۱ میلادی، امنیت انرژی در مرکز خاستگاه تمایلات پکن نسبت به خاورمیانه و خلیج فارس است. با توجه به اینکه خاورمیانه و خلیج فارس در کانون بین‌المللی انرژی قرار دارند، چین در سال ۲۰۰۴ حدود ۵۴ درصد نفت مصرفی خود را از این منطقه وارد کرده است. پیش‌بینی کمبود انرژی در چین به سرعت در حال رشد است و آژانس بین‌المللی انرژی تخمین می‌زند که تا سال ۲۰۳۰ میلادی، چین نیازمند است که ۷۵ درصد انرژی خود را وارد کند. تحلیلگران چینی معتقدند که کشورهای صنعتی در دوره‌های قبل نیز محدودیت‌هایی به عنوان تضمین دسترسی به انرژی داشته‌اند و کمبود انرژی مشکلی است که می‌تواند در روند توسعه اقتصادی سریع چین اختلال ایجاد نماید (الترمان، ۱۳۹۱: ۴۱). بنابراین، چیزی که چین لازم دارد، آن است که در منافع نفتی و خود منطقه ثبات و امنیت باشد. از سوی دیگر این کشور تلاش دارد نفوذ خود را در منطقه گسترش دهد اما در این میان با ممانعت کشوری همچون ایالات متحده آمریکا مواجه است. بدین ترتیب آمریکا مهم‌ترین رقیب برای این کشور محسوب می‌شود که می‌تواند چالش‌های زیادی را برای این کشور به وجود آورد. لذا به لحاظ سیاسی، چینی‌ها با به کارگیری "دیپلماسی نفتی" در پی افزایش ضریب امنیتی نفت وارداتی خود از طریق تشدید فعالیت‌های دیپلماتیک در منطقه هستند. آنان معتقدند که پیوندهای مستحکم دوجانبه می‌تواند موجب افزایش امنیت عرضه نفت به آنان، به‌ویژه در ادوار بحرانی گردد. آنان بر این باورند که این

دیپلماسی به ویژه در مورد آن دسته از کشورهای منطقه که از حضور آمریکا ناراضی‌اند، می‌تواند کارگر افتد. در واقع، موضوع اصلی که چینی‌ها را آزار می‌دهد، آن است که نفت مورد نیاز خود را باید از منطقه‌ای وارد کنند که در آن آمریکا بازیگر مسلط است، البته تسلط آمریکا به این منطقه محدود نمی‌شود، بلکه عرصه انرژی در کلیت آن نیز تحت تسلط شرکت‌های آمریکایی، اروپایی و ژاپنی قرار دارد.

به‌طور خلاصه بر مبنای آنچه که به آن پرداخته شد، چند اصل را در سیاست خارجی چین در این منطقه می‌توان به عنوان اصول اساسی برشمرد:

ثبات در نقل و انتقال انرژی

اشاره شد که در وضعیت کنونی، امنیت انرژی منافع اساسی چین در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس به شمار می‌آیند. تأمین این منافع نیز به امنیت و ثبات در منطقه وابسته است. چرا که توسعه اقتصادی سریع چین در دو دهه اخیر و افزایش تصاعدی نیاز این کشور به "انرژی" و نیز محدود و ناکافی بودن منابع انرژی داخلی، سبب شده است تا "امنیت انرژی" و چشم‌انداز آن برای این کشور به امری پراهمیت و در عین حال نگران‌کننده تبدیل شود. بطوری که روند رو به افزایش وابستگی به انرژی وارداتی، احساس رو به افزایش "ناامنی در حوزه انرژی" را در میان رهبران چین برانگیخته است. آنان نگرانند که اخلاص در عرضه انرژی یا افزایش قیمت آن، تداوم روند توسعه اقتصادی آنان را با خطر مواجه سازد. دلیل اصلی نگرانی رهبران چینی در این است که رشد سریع اقتصادی و پیشبرد روند توسعه اقتصادی، اکنون به مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌ساز حزب کمونیست تبدیل شده است. از منظر استراتژیک نیز رهبران این کشور نگران اعمال محدودیت‌هایی از سوی ایالات متحده در حوزه انرژی علیه خود هستند (Weinstein, 2005). لذا از آنجایی که سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است و چینی‌ها با مشکل منابع طبیعی روبرو هستند، بنابراین به دنبال ایجاد ثبات در تأمین منابع انرژی خود به ویژه در دو دهه آینده هستند (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۰).

احتراز از رقابت ژئوپولیتیک آشکار با ایالات متحده

اشاره شد که چین در وضعیت کنونی، قدرتی ژئواکونومیک است. بنابراین، حوزه‌های رقابت آن با سایر قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، عمدتاً در اقتصاد و تجارت

قابل تعریف هستند و این کشور تلاشی آشکار برای رقابت ژئوپولیتیک با ایالات متحده در مناطق حساس و بحران‌خیزی همچون خاورمیانه و خلیج فارس صورت نمی‌دهد. چین به طور تلویحی نقش ایالات متحده را در صحنه خاورمیانه و به‌ویژه در منطقه خلیج فارس، پذیرا شده است و تلاش‌های آشکاری در جهت رقابت استراتژیک با آمریکا در این منطقه صورت نداده است. مواضع چین در حمله آمریکا به عراق و نیز رأی مثبت آن کشور به قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران، شاهدی بر این مدعاست. البته نکته ظریفی در این میان وجود دارد و آن اینکه چین علیرغم پذیرش نقش آمریکا در این منطقه، با هژمونیک شدن موقعیت ایالات متحده مخالف بوده است و این مخالفت‌ها را در قالب برخی حمایت‌ها از ایران و نیز مواضعی متفاوت از ایالات متحده در شورای امنیت سازمان ملل، بروز داده است (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۰). بنابراین، هدف از استراتژی چین در خاورمیانه، حضور در حد کمترین موازنه قوا به معنی مقابله در برابر آمریکا نیست، بلکه آمادگی در برابر رویدادهای احتمالی است. در نهایت اینکه «هدف چین در سیاست خارجی خود در منطقه خلیج فارس، نه منازعه که اجتناب از منازعه است».

چینی‌ها به خوبی آگاهی دارند که حفظ روند رشد و توسعه اقتصادی و در نتیجه بالا بردن سطح رفاه و در نتیجه ثبات سیاسی و اقتصادی کشورشان به واردات نفت و به‌ویژه تضمین ثبات عرضه آن برای چین ارزش حیاتی دارد. از سوی دیگر، چینی‌ها درک کردند که امنیت انرژی نیز می‌تواند حوزه‌ای برای آسیب‌پذیری استراتژیک آن کشور باشد. در نتیجه استراتژی متنوع‌سازی منابع نفت در اولویت این کشور قرار گرفته است. در این راستا، چین در تمامی کشورهایی که دارای ذخایر نفتی قابل توجه‌ای هستند، سرمایه‌گذاری می‌کند. شرکت‌های نفتی دولتی چین در خاورمیانه، آسیای میانه و قفقاز، آفریقا و تا اندازه‌ای در آمریکای لاتین سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای نموده‌اند. بنابراین، چین به دنبال سیاست متنوع‌سازی عرضه می‌باشد که تحت این سیاست، آفریقا و اوراسیا به عنوان عرضه‌کنندگان استراتژیک نفت باقی خواهد ماند. با این وجود، موانع عملی مانع از افزایش جدی واردات چین از این دو منطقه شده است. به عنوان مثال، تلاش چین با هدف گسترش اتحاد انرژی با روسیه و بعضی از دیگر کشورهای آسیای میانه با توجه به بی‌اعتمادی ناشی از روابط گذشته، ماهیت کاملاً سیاسی موضوعات مرتبط با انرژی در این کشورها و غلیان ملی‌گرایی با مشکلاتی مواجه بوده است. در آفریقا هرچند تلاش چین در جلب توجه از طریق "کمک‌های مادی" باعث پیشرفت خوبی در کشورهایی چون آنگولا، نیجریه و سودان شده است. با این وجود به دلیل فقدان ثبات سیاسی و

اجتماعی و زیربنای ضعیف این کشورها، موفقیت چندانی به دست نیامده است (ترابی، ۱۳۹۰: ۶). لذا در حالی که آفریقا در حدود ۳۲ درصد و اوراسیا ۲۰ درصد مابقی نیاز مصرفی چین را تأمین می‌کنند، این مناطق نه از نظر میزان و نه عمر ذخایر، قابل قیاس با منطقه خاورمیانه و خلیج فارس نیستند. چرا که اصولاً نفت کشورهای آفریقایی قابل مقایسه با نفت کشورهای خاورمیانه نیست. مجموع نفت کشورهای مهم آفریقایی شامل لیبی، الجزایر، نیجریه، آنگولا و مصر تقریباً ۱۱۲ میلیارد بشکه می‌باشد که کمتر از نفت عراق است. ضمن اینکه عدم ثبات و زیرساخت‌های نامناسب کشورهای آفریقایی به همراه فاصله زیاد جغرافیایی، از مزیت‌های نفت این کشورها می‌کاهد (ترابی، ۱۳۹۰: ۴). بدین ترتیب، اگرچه چینی‌ها تلاش‌های گسترده‌ای جهت سرمایه‌گذاری در کشف و استخراج منابع انرژی در نقاط مختلف دنیا انجام داده‌اند، اما علیرغم تلاش‌های فراوان چینی‌ها جهت تنوع منابع نفتی خود، خلیج فارس همچنان به عنوان مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده انرژی چین محسوب می‌شود.

بدین ترتیب، علاقه چین به منابع انرژی خلیج فارس نشان‌دهنده شکاف بزرگ بین نیازهای انرژی آن و قابلیت تأمین این نیازهاست. در چنین شرایطی چین نمی‌تواند نسبت به مسائل این منطقه بی‌تفاوت باشد، اما این کشور برای دستیابی به موازنه بین علایق ژئوپولیتیکی و اقتصاد انرژی در خلیج فارس از روی احتیاط با برنامه‌ریزی عمل می‌کند. چرا که، چین به دنبال پرهیز و اجتناب از هرگونه اصطکاک سیاسی با ایالات متحده آمریکا است.

به عقیده رهبران چینی؛ این کشور، آمادگی پذیرش زود هنگام رقابت با این کشور را ندارد و بر این باور است که برای چهل تا پنجاه سال آینده نیازمند صلح و ثبات در آسیا و جهان است تا بتواند از ظرفیت‌هایش در جهت توسعه پایدار و همه‌جانبه استفاده کند. لذا در حال حاضر، نخبگان چینی معتقدند لازمه ارتقای منزلت بر بنیان مولفه اقتصادی قدرت، نه تقابل بلکه تعامل است. اگر چه، بر اساس دیدگاهی، چین بی‌میل نیست که به عنوان بازیگر متوازن‌کننده قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل شناخته شود، اما می‌داند این مهم در آینده‌ای نزدیک دست‌یافتنی نیست.

به نظر یکی از طرفداران این دیدگاه به نام "روزماری فوت"، هم‌اکنون چین نه درصدد ایجاد ائتلاف جهانی علیه آمریکا است و نه قسمت یا عضوی از ائتلاف ضدژئومونیک موجود است. از دیدگاه ایشان، اقدامات چین در برابر آمریکا تنها در حد واکنش به کنش‌ها و اقدامات آمریکا پیرامون مسئله خیزش چین باقی خواهد ماند (سلطانی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۵۰). از این

روی، سیاست حال حاضر چین پذیرش رهبری ایالات متحده است. به عبارتی دیگر، چین با وجود آنکه نمی‌تواند از منابع انرژی منطقه خلیج فارس صرف نظر کند، اما ناگزیر است برای تأمین امنیت انرژی در این منطقه که تحت نفوذ و کنترل آمریکا است به نحوی خود را با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه همراه کند.

استراتژی انرژی ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس؛ کاهش وابستگی

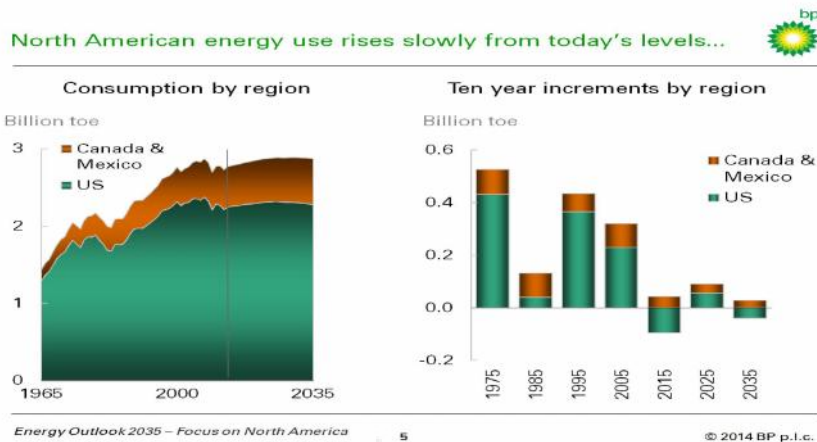
ایالات متحده آمریکا با داشتن کمتر از پنج درصد جمعیت دنیا بزرگترین مصرف‌کننده انرژی به ویژه نفت در جهان است. این کشور با داشتن کمتر از ۳ درصد ذخایر نفتی جهان بالغ بر ۲۰ درصد نفت تولید شده جهان را مصرف می‌کند (کلر، ۱۳۹۰: ۲۳) و هر روز نیز بر وابستگی آمریکا به این ماده حیاتی افزوده می‌شود. در زمینه مناطق تأمین‌کننده نفت، خلیج فارس با داشتن منابع انرژی از یک سو و موقعیت خاص ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک از سوی دیگر، حوزه منفعتی غیرقابل اغماض، برای قدرت‌های بزرگی چون آمریکا محسوب می‌شود. خاورمیانه و خلیج فارس با داشتن ۶۰ درصد ذخایر ثابت شده نفت جهان و ۴۱ درصد از ذخائر ثابت شده گاز طبیعی، متراکم‌ترین منطقه جهان از لحاظ ذخائر سوخت‌های فسیلی است که می‌تواند همچنان در رقابت‌های اقتصادی قدرت‌های بزرگ نقشی فعال ایفا نماید. چنانکه بر میزان واردات آمریکا از منطقه خلیج فارس نظری بیافکنیم، متوجه خواهیم شد که میزان واردات این کشور طی دوره‌های مختلف افزایش داشته است (جدول شماره ۳). در گزارش چشم‌انداز انرژی بی‌بی در سال ۲۰۱۴ نیز، تقاضای انرژی آمریکای شمالی بین سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۳۵، بطور متوسط ۲/۰ درصد در هر سال، رشد خواهد داشت (BP Energy Outlook, 2014). (نمودار شماره ۳)

جدول شماره ۳: واردات نفت آمریکا از منطقه خلیج فارس

سال	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
واردات نفت آمریکا (هزار بشکه در روز)	۱,۶۷۸	۱,۷۰۵	۱,۸۴۲	۲,۱۴۴
کل میزان واردات	۹,۰۱۳	۹,۲۱۳	۸,۹۳۵	۸,۵۲۷

Source: EIA 2013

نمودار شماره ۳: افزایش میزان مصرف انرژی از سوی آمریکا



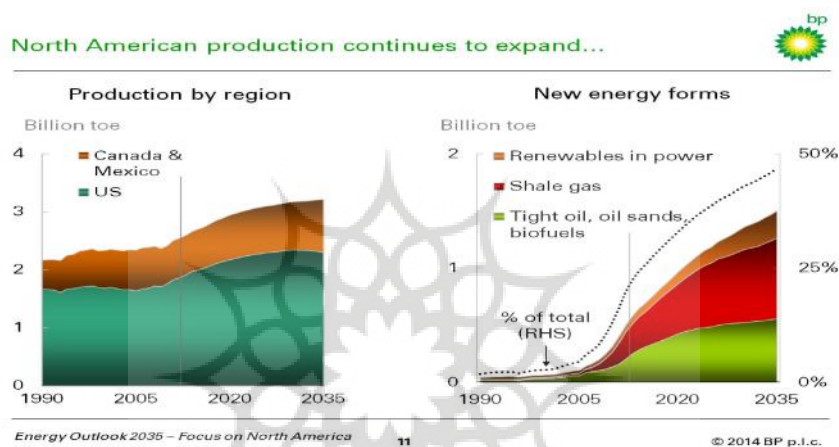
بدین ترتیب، نفت و انرژی این منطقه از اهمیت بسزایی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا برخوردار بوده است. ریچارد نیکسون از روسای جمهور پیشین آمریکا در این باره می‌گوید: نفت، خون صنعت مدرن است و منطقه خلیج فارس قلبی است که این خون را مانند تلمبه به جریان می‌اندازد و راه‌های دریایی پیرامون خلیج فارس شریان‌هایی هستند که این خون حیاتی از آنها می‌گذرد (نیکسون، ۱۳۶۴: ۱۳۶). بنابراین طبیعی است که قدرت‌های بزرگ و حتی قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های درجه دوم، چشم‌داشتی در خور توجه به منابع نفت و گاز خلیج فارس داشته باشند.

از طرف دیگر وابستگی شدید به نفت این منطقه می‌تواند به شکل بالقوه، الزامات پرهزینه‌ای را برای آزادی عمل این کشور در عرصه روابط بین‌الملل به همراه داشته باشد و به مرور زمان از میزان قدرت و توان این کشور بکاهد. به همین دلیل در استراتژی انرژی روسای جمهور آمریکا به ویژه در استراتژی کلینتون و جورج بوش تأکید ویژه‌ای بر کاهش وابستگی به نفت خلیج فارس شده بود. لذا به دنبال وقوع چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ و تحریم نفتی کشورهای غربی از سوی اعراب، طرح مهمی موسوم به "پروژه استقلال" از سوی ریچارد نیکسون رییس جمهور وقت آمریکا ارائه شد که بر اساس آن، خودکفایی با تلاش در سه حوزه متنوع‌سازی منابع سوختی و وارداتی، روی آوردن به انرژی‌های جدید و تلاش برای بهینه‌سازی مصرف سوخت متمرکز شده است (ترابی، ۱۳۸۹: ۸۰). هدف از طرح این پروژه، تلاش برای بهره‌برداری از منابع داخلی و در نتیجه دستیابی به استقلال در حوزه انرژی تا پایان

دهه ۱۹۸۰ بود. اهمیت مسأله انرژی سبب شد این طرح تاکنون در دستور کار همه دولت‌های آمریکا از نیکسون تا اوباما قرار بگیرد (Mitchel, 2013). بدین ترتیب، در مقایسه با چین، آمریکایی‌ها بیشتر به دنبال کاهش وابستگی به منطقه خاورمیانه و خلیج فارس بوده‌اند. این کشور با روی آوردن به استراتژی خودکفایی در انرژی به دنبال آنست که وابستگی خود به این منطقه را کاهش داده و حتی به استقلال دست یابد. به عبارت دیگر آمریکایی‌ها به خوبی آگاه هستند که بدون اقدام جدی در زمینه انرژی و با توجه به ماهیت سیاسی بی‌ثبات خاورمیانه، در کنار اهمیت یافتن روزانه این منطقه در تأمین انرژی جهان، چاره‌ای جز در پیش گرفتن سیاست‌های نوین در عرصه انرژی را ندارند. این سیاست‌ها باید تأمین‌کننده و تضمین‌کننده انتقال نفت ارزان از خلیج فارس باشد، چیزی که در استراتژی تمامی روسای جمهوری آمریکا وجود داشته است. در راستای این طرح، وابستگی آمریکا به نفت وارداتی در سال‌های اخیر به دلیل افزایش تولید و کاهش مصرف داخلی به سرعت کاهش یافته است. بر اساس آمارهای رسمی میزان تقاضای نفت وارداتی در ایالات متحده در سال ۲۰۰۸ در مقایسه با سال ۲۰۰۵، حدود ۱۷ درصد کاهش یافت. تداوم این روند، واردات نفت را در سال ۲۰۱۲ به متوسط ۷٫۸ میلیون بشکه در روز (معادل ۲۴ درصد مصرف روزانه آمریکا) تقلیل داد. گفتنی است که در سال ۲۰۰۵ واردات نفت ۶۰ درصد مصرف سوخت مایع آمریکا را تشکیل می‌داد. بر اساس پیش‌بینی وزارت انرژی ایالات متحده آمریکا، تولید نفت داخلی این کشور در ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ نیز کاهش بیشتری را تجربه کرده و در نتیجه وابستگی به واردات بیش از پیش کاهش خواهد یافت. در عین حال که مصرف نفت در آمریکا کاهش یافته است، اما مصرف گاز طبیعی روند رو به رشدی را تجربه کرده است؛ به طوری که بر اساس آمارها در حال حاضر مصرف گاز رشد ۱۴ درصدی را تجربه می‌کند. همزمان با افزایش مصرف گاز، تولید داخلی آن نیز در سال‌های اخیر رشد چشمگیری را تجربه کرده است. تولید گاز طبیعی از ۱۸ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۰۵ با یک سوم افزایش در سال ۲۰۱۲ به ۲۴ تریلیون فوت مکعب رسید. افزایش سریع تولید داخلی، واردات گاز طبیعی آمریکا را تا حدود دو سوم کاهش داده و رقم آن را به ۱٫۶ فوت مکعب (حدود ۶ درصد مصرف داخلی) تقلیل داده است. گفتنی است این میزان بیشتر از کانادا وارد کشور می‌شود. افزایش تولید گاز و نفت آمریکا در سال‌های اخیر در نتیجه تحولات تکنولوژیکی سریع در حوزه استخراج این دو کالای استراتژیک صورت گرفته است. آژانس بین‌المللی انرژی پیش‌بینی کرد آمریکا با استفاده از این روش‌های جدید، طی پنج

سال، به بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و گاز جهان تبدیل خواهد شد (آجیلی و مصیبی، ۱۳۹۲: ۱۰). همچنین، عرضه سوخت‌های مایع آمریکای شمالی تا ۲۰۳۵، ۴۲٪ در مقایسه با امروز و ۶۳٪ در مقایسه با ۱۹۹۰ رشد خواهد داشت و بدین ترتیب، ایالات متحده از روسیه و عربستان سعودی که در سال ۲۰۱۳ بزرگترین تولیدکنندگان سوخت مایع در جهان بودند، پیش خواهد افتاد (BP Energy Outlook, 2014).

نمودار شماره ۴: افزایش میزان تولید انرژی از سوی آمریکا



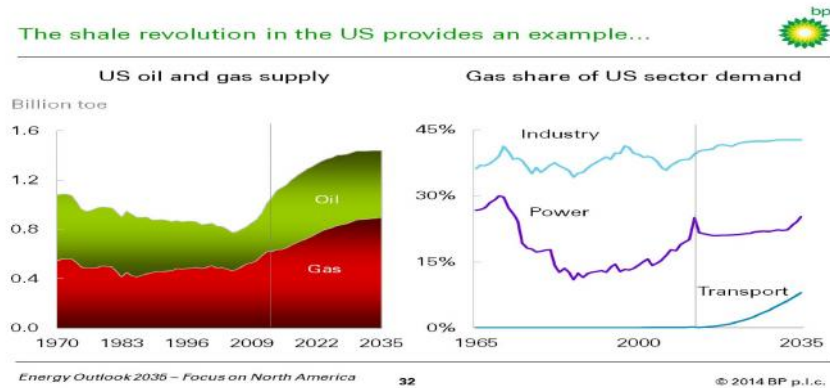
آنچه عملاً نقش تعیین‌کننده‌ای در کاهش وابستگی داشته است، ذخایر نفت و گاز نامتعارف در آمریکای شمالی است که تا حدودی توانسته مانع از افزایش شدت وابستگی ایالات متحده و کانادا به واردات شود و یا اینکه حداقل نویدبخش کاهش این وابستگی در آینده است. به عبارت دیگر، اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نامتعارف نفت و گاز، ایجاد فضایی را در جهان سبب شده است که تحلیلگران انرژی از آن با عنوان انقلاب انرژی‌های نامتعارف یاد می‌کنند. بسیاری از تحلیلگران انرژی بر این باورند که پیدایش انقلاب انرژی، تحول در قدرت‌های عرصه انرژی جهان را سبب خواهد گردید.

امروزه نیاز روزافزون کشورهای مصرف‌کننده انرژی آنها را به سوی بهره‌برداری از ذخایر غیرمتعارف با اتکا به فناوری‌های نوین استحصال از آن واداشته است. از این روی فناوری، همچون حفاری افقی و شکست هیدرولیکی کلید توسعه استفاده از ذخایر غیرمتعارف به شمار می‌رود. بهره‌برداری از ذخایر غیرمتعارف انرژی قریب به یک دهه است که مورد استفاده قرار

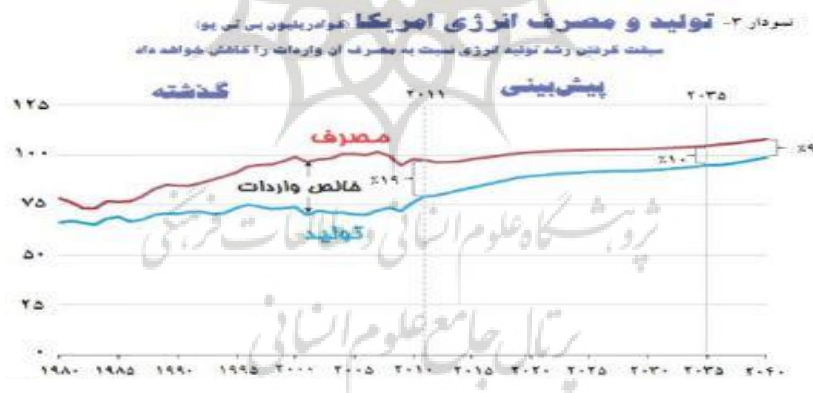
گرفته و به تعبیری استفاده از این منابع، تجاری شده است. ایالات متحده آمریکا نیز از جمله بزرگترین کشورهای دارای ذخایر غیرمتعارف به شمار می‌رود که با هدف کاهش وابستگی به انرژی وارداتی در پی استفاده گسترده از این ذخایر برآمده است و در این راه موفقیت‌هایی نیز کسب کرده است. از جمله تکنولوژی‌های جدید استحصال انرژی، کاربرد دو روش کلیدی شکست هیدرولیکی و حفاری افقی است که هر دو به طور یکسان موجب افزایش استحصال مایعات غیرمتعارف محبوس در این سازندها می‌شود. شکست هیدرولیکی یا فراکینگ، فرآیند پمپاژ مایعات یا گاز به درون یک چاه است که در حدود صدها یا هزاران متر در زیرزمین یا در همان عمق مناسبی که برای گاز طبیعی در نظر گرفته شده است، فشار ایجاد شده در این فرآیند سبب می‌شود که سنگ‌های اطراف آن شکسته شده یا ترک بردارند. پس از شکسته شدن سنگ‌های حاوی مایعات با حفاری افقی، دسترسی به محفظه‌های مایعات امکان پذیر می‌شود تا مایعات بیشتری استخراج و به سطح منتقل گردد. این فناوری‌ها بهره‌برداران از ذخایر نامتعارف انرژی را به سوی اقتصادی‌شدن پروژه تکیه بر منابع داخلی پیش برده است. به طوری که کشورهای دارای این ذخایر با سرمایه‌گذاری بر روی این فناوری‌ها به دنبال تجاری کردن و به عرصه تولید درآوردن ذخایر نامتعارف هستند تا از این طریق از وابستگی روزافزون خود به منابع وارداتی کاسته و به تعبیری به استقلال و خودکفایی خود کمک کنند (آجیلی و مصیبی، ۱۳۹۲: ۱۲).

بدین ترتیب، کشف ذخایر عظیم نفت و گاز نامتعارف مانند شیل‌های نفتی و گازی به‌ویژه آمریکا، کانادا و روسیه و امکان توسعه بهره‌برداری تجاری از این ذخایر در آینده به شرط افزایش قیمت نفت خام و گاز طبیعی، موجب شده است که تصویر اقتصاد سیاسی عرضه و تقاضای نفت و گاز در سطح جهانی تغییر کند. این تغییرات از هم‌اکنون ظاهر شده و تأثیرات میان‌مدت و بلندمدت خود را بر آرایش جدید بازیگران بازار جهانی نفت و گاز نمایان می‌سازد. راهبرد چندین ساله ایالات متحده در کاهش وابستگی به نفت خاورمیانه «به‌ویژه پنج کشور بزرگ تولیدکننده و صادرکننده نفت خام در خلیج فارس» و توفیقات نسبی این راهبرد به همراه آغاز بهره‌برداری از ذخایر گازهای نامتعارف در این کشور فضای مناسبی را ایجاد کرده است (درخشان، ۱۳۹۱: ۱۸۷) که بر اساس آن چشم انداز استقلال و خودکفایی در تولید انرژی را بیش از گذشته نمایان می‌سازد.

نمودار شماره ۴: افزایش عرضه نفت و گاز شیل تا سال ۲۰۳۵



بر مبنای چشم‌انداز اداره اطلاعات انرژی آمریکا، در دوره مورد بررسی (تا افاق ۲۰۴۰)، نرخ رشد تولید کل انرژی داخلی آمریکا از نرخ رشد مصرف آن سبقت می‌گیرد و این مسئله طبعاً موجب کاهش واردات انواع انرژی در این کشور می‌شود، به طوری که میزان وابستگی به انرژی وارداتی از ۱۹ درصد در سال ۲۰۱۱ به ۱۰ درصد در سال ۲۰۳۵ و ۹ درصد در سال ۲۰۴۰ کاهش خواهد یافت (اداره اطلاعات انرژی آمریکا، ۲۰۱۳).

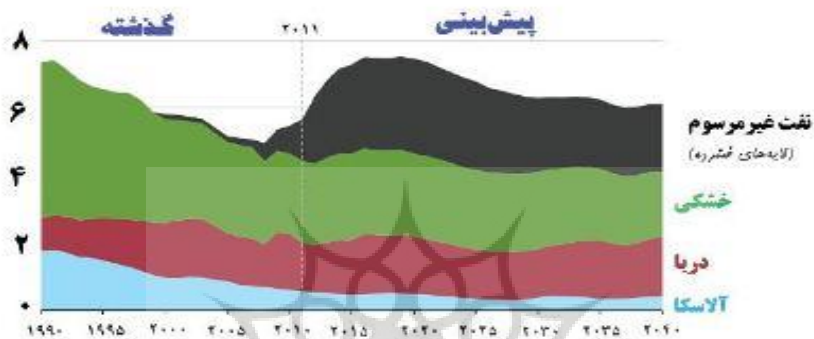


بر اساس گزارش این مرکز، میزان تولید نفت خام در آمریکا شامل تولید از نفت خام‌های غیرمرسوم، از جمله تولید از لایه‌های فشرده و سخت، در دهه‌های آینده به طور قابل توجهی افزایش می‌یابد. این نوع نفت خام که به دلیل سخت‌تر بودن لایه‌های قرارگیری آن نسبت به لایه‌های نفتی مرسوم، تولید از آن با دشواری بیشتری مواجه بوده و پرهزینه‌تر است، به مدد

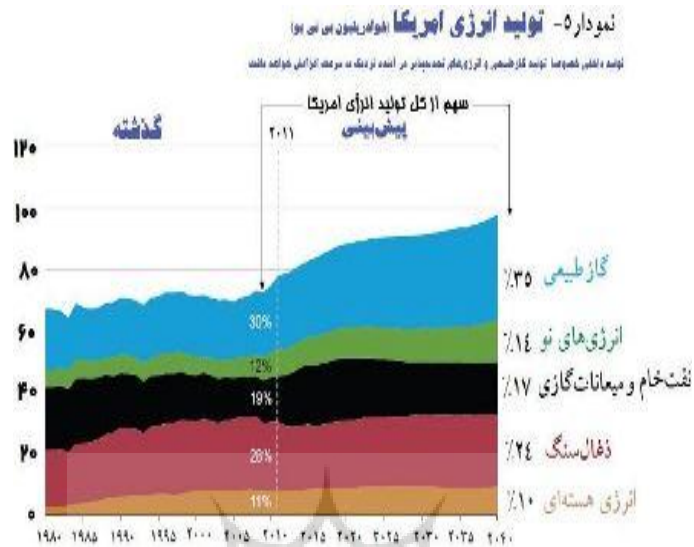
فناوری حفاری افقی و توسعه فناوری‌های هیدرولیک از نظر فنی امکان‌پذیر شده و به مدد بالا رفتن قیمت جهانی نفت خام از سال ۲۰۰۴ به بعد، اقتصادی شده و همان‌طور که قبلاً گفته شد، تولید از آن طی چند سال اخیر رشد قابل توجهی داشته است. نمودار ۴ چشم‌انداز تولید نفت خام آمریکا در افق مورد بحث را نشان می‌دهد (اداره اطلاعات انرژی آمریکا، ۲۰۱۳).

نمودار ۴ - تولید نفت خام ایالات متحده (بیلیون بشکه در روز)

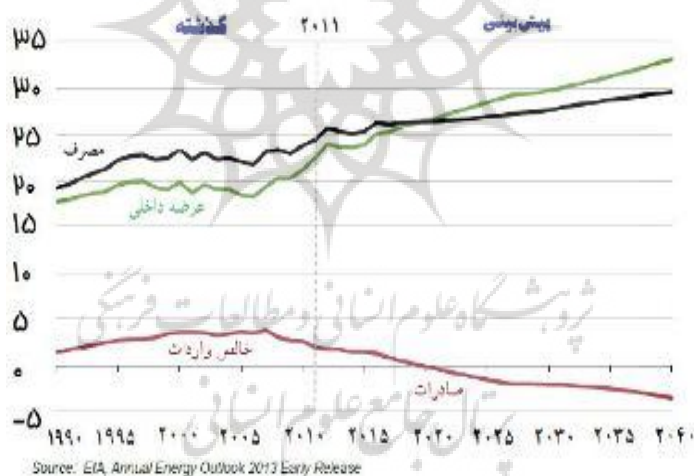
تولید نفت آمریکا از لایه‌های سنتی جز آن تولید فاضلی را این سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۹ به میزان ۲.۶ بیلیون بشکه در روز افزایش خواهد داد.



همچنین، این چشم‌انداز برآورد از تولید گاز طبیعی آمریکا را از پیش‌بینی‌های قبلی و از چشم‌انداز سال ۲۰۱۲ بسیار فراتر برده است. بر این مبنای نرخ رشد تولید گاز طبیعی بسیار بیشتر از نرخ رشد مصرف آن خواهد بود و پیش‌بینی نموده است که گاز طبیعی، صنایع و نیروگاه‌ها را تغذیه می‌کند و مهم‌تر اینکه بازار صادرات آن نیز از حدود سال ۲۰۲۰ باز می‌شود و ایالات متحده تبدیل به یکی از صادرکنندگان مهم گاز به صورت LNG و از طریق خط لوله به کانادا و مکزیک خواهد شد و همان خطوط لوله‌ای که ایالات متحده قبلاً از طریق آن‌ها از این دو کشور گاز وارد می‌کرد از چند سال دیگر معکوس خواهد شد. همچنین ترکیب سبد انرژی مصرفی ایالات متحده به ضرر ذغال‌سنگ و نفت خام به نفع گاز طبیعی و تا حدودی سوخت‌های تجدیدپذیر تغییر خواهد کرد و آمریکا صادرکننده ذغال‌سنگ هم خواهد بود. وابستگی تولید برق و نیروگاه‌های ایالات متحده به سوخت اولیه ذغال‌سنگ نیز به صفر خواهد رسید. نمودارهای ۵ و ۶ به ترتیب تغییر در ترکیب سبد انرژی ایالات متحده و نیز بالانس عرضه و تقاضای گاز این کشور را نشان می‌دهد. بیش‌ترین مقدار افزایش تولید گاز طبیعی در آمریکا از منابع غیرمرسوم شامل گاز شیل‌ها و لایه‌های سخت و فشرده خواهد بود که طی چند سال اخیر عمده‌ترین عامل تحول در چشم‌انداز انرژی این کشور بوده است (اداره اطلاعات انرژی آمریکا، ۲۰۱۳).



نمودار ۶- تولید و مصرف گاز ایالات متحده (تریلیون فوت مکعب)



لذا، بر اساس پیش‌بینی‌ها، واردات نفت آمریکا حداقل در طول یک دهه آینده، روندی رو به کاهش را تجربه خواهد کرد، اما از آن پس ممکن است در میزان ثابتی متوقف شود و لذا اگر بگوییم ایالات متحده هر روز از میزان وابستگی خود به این منطقه کاسته و طبق گزارشات EIA در افق ۲۰۳۵، صادرکننده هیدروکربن خواهد بود، چندان بیراهه نرفته‌ایم؛ اما نکته‌ای که

در اینجا بسیار حائز اهمیت است، این است که حتی با کمتر شدن وابستگی ایالات متحده به خلیج فارس، پذیرفتن کاهش اهمیت منطقه خلیج فارس قابل قبول نیست. چراکه؛ گرچه ممکن است در مناطقی از جهان در مقایسه با منطقه خلیج فارس، میزان بیشتری نفت استخراج شود، اما به طور قطع تولید هیچ منطقه‌ای در جهان از نظر میزان تأثیرگذاری بر بازار انرژی به این منطقه نمی‌رسد. خلیج فارس با ۲۳۳ هزار کیلومتر مربع ذخایر عظیمی از نفت جهان را در اختیار دارد. مهم‌ترین دارندگان و صادرکنندگان منابع و ذخایر نفت جهان یعنی عربستان سعودی، ایران، عراق، کویت و امارات متحده عربی در این منطقه قرار دارند (چمنکار، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

ذخایر نفت منطقه خاورمیانه در سال ۲۰۱۳ در حدود ۱۶۶۸ میلیارد بشکه می‌باشد که حدود ۸۰۰ میلیارد بشکه از آن در منطقه خلیج فارس قرار دارد که قریب به ۵۰ درصد از ذخایر نفت دنیا در آن قرار دارد (آجیلی و مصیبی، ۱۳۹۲: ۵۰). علاوه بر آن نفت خلیج فارس از مزیت‌هایی همچون؛ بازدهی بالای چاه‌های نفتی؛ نزدیکی این منابع به سطح زمین (سهولت استخراج و هزینه تولید)؛ نزدیکی به ساحل و در نتیجه حمل و نقل آسان و کم هزینه؛ کیفیت بالای نفت خام؛ امکان کشف ذخایر جدید و وسیع نفتی در مقایسه با سایر نقاط جهان و حجم وسیع ذخایر موجود در هر چاه، برخوردار است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۱: ۱۱۸). در این زمینه گال لوفت می‌نویسد:

«همزمان که اقتصاد جهانی مسیر شیب‌دار را آغاز کرد، وابستگی به نفت، رشد قابل توجهی یافت». وی اشاره می‌کند، «به دلیل تراکم میزان زیاد منابع انرژی در منطقه خاورمیانه، اقتصاد مدرن تا مدت طولانی به عرضه نفت و گاز طبیعی خاورمیانه و خلیج فارس که نقشی کلیدی در اقتصاد و سیاست جهانی ایفا می‌کند، وابسته خواهد بود» (Luft, 2008: 56). همچنین در کنار این موضوعات، توجه به افزایش تقاضای انرژی از سوی قدرت‌های نوظهور که موضوع کنترل رقبا و تشدید رقابت را در منطقه سبب می‌گردد، همگی نشان از این موضوع خواهد بود که خودکفایی انرژی ایالات متحده آمریکا از اهمیت این منطقه نخواهد کاست، بلکه بالعکس منجر به تشدید رقابت در این منطقه از جهان خواهد شد. از این روی بود که مایکل کلره نویسنده کتاب جنگ بر سر منابع، در رابطه با جنگ ۲۰۰۳ عراق می‌گوید:

«هدف از کنترل عراق، تسلط بر منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است و نه یک منبع سوخت. تسلط بر خلیج فارس داشتن کنترل بر روی اروپا، چین و ژاپن است» (کامل، ۱۳۸۲: ۶۲).

تأثیر استراتژی‌های انرژی چین و ایالات متحده آمریکا بر منطقه خلیج فارس

چنانکه پیش از این نیز گفته شد، چین مهمترین عامل در تغییر جهت مسیر انرژی خلیج فارس به سمت آسیاست، زیرا حجم عظیم اقتصاد آن، این کشور را قادر می‌سازد تا نقش بسیار مهمی را در روندهای اقتصاد بین‌الملل بازی کند. بنابراین این کشور به شدت به منابع انرژی این منطقه وابسته می‌باشد. تحلیل‌گران چینی امنیت انرژی معتقدند که این کشور در آینده بر سر منابع نفتی خاورمیانه با آمریکا و متحدینش وارد رقابت جدی خواهد شد. آنان این موضوع را نیز درک می‌کنند که کنترل نفت این منطقه تا حد زیادی در اختیار آمریکاست و نیز ژاپن و اروپا به عنوان شرکای آن، واردکنندگان مهم نفت این منطقه‌اند. این دو در ترکیب با یکدیگر، وضعیت سختی را برای چین ایجاد می‌کند، زیرا این کشور مجبور به مبارزه در صحنه‌ای است که ابزار مناسب با آن (نفوذ) را ندارد. در واقع، چین دیر هنگام به سوی اتخاذ استراتژی برقراری روابط مستحکم دو جانبه با دارندگان منابع نفتی در منطقه، پیش رفته است و بدین لحاظ از نفوذ قابل توجهی در میان آنان برخوردار نیست. با این وجود این کشور تلاش کرده است که در سال‌های اخیر میزان نفوذ خود را در منطقه افزایش دهد تا از این رهگذر در عرضه مداوم انرژی از این منطقه خللی وارد نشود، اما بطور کلی، چین در زمینه امنیت انرژی خود با سه مشکل اساسی رو به رو است: ۱. تضمین عرضه کنندگان کافی و مداوم انرژی، ۲. تأمین امنیت دسترسی به منابع انرژی، ۳. تخریب محیط زیست و فشار جامعه بین‌المللی به خاطر استفاده بیش از حد سوخت‌های فسیلی. این مسائل و مشکلات باعث شده که چین در سیاست‌های بین‌المللی خود با قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه آمریکا، با احتیاط بیشتری عمل کند (Blank, 2006: 67). چرا که گفته می‌شود؛ چین با رشد شتابان اقتصادی خود، یکی از نامزدهای ابرقدرتی در آینده است که توانایی ایجاد موازنه در برابر ایالات متحده آمریکا را خواهد داشت. برآوردها حکایت از آن دارد که چین در صورت رسیدن به سطح درآمد سرانه‌ای برابر با ایالات متحده، بیش از چهار برابر این کشور ثروت خواهد داشت، ثروتی که قابلیت تبدیل به قدرت را داراست (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۹۷). بسیاری از کارشناسان نیز پیش‌بینی کرده‌اند که اقتصاد چین تا سال ۲۰۲۰ به دومین اقتصاد دنیا تبدیل خواهد شد و تا سال ۲۰۵۰ تنها رقیب جدی خود یعنی ایالات متحده را پشت سر خواهد گذاشت و به بزرگترین اقتصاد دنیا تبدیل خواهد شد (الترمان، ۱۳۸۶). بنابراین، باید این احتمال را در نظر داشت که چین با داشتن قابلیت‌های نظامی و اقتصادی بالای خود و انگیزه‌هایی که از آن بهره‌مند است، طی سال‌های آتی درصدد تغییر وضع موجود منطقه

خاورمیانه و چرخش توزیع قدرت در خلیج فارس، به نفع خویش و به ضرر ایالات متحده باشد (امام‌جمعه‌زاده و تویسرکانی، ۱۳۸۷: ۵۵). به همین دلیل است که برخی از اندیشمندان برجسته روابط بین‌الملل در ایالات متحده پیشنهاد کرده‌اند که این کشور با ایجاد مانع، روند رشد اقتصادی چین را کند سازد. لذا هدف استراتژیک آمریکا، کنترل و هدایت جهانی می‌باشد که عملاً به طور مستقیم با استراتژی چین مبنی بر تقویت نظام چندقطبی در تقابل است.

در این میان توجه به این نکته نیز ضروری می‌باشد که چین از نظم موجود در عرصه نظام بین‌الملل راضی و خشنود نیست، اما با این حال این کشور به دنبال شکل دادن به موازنه سخت در روابط خود با ایالات متحده نمی‌باشد. به تعبیری دیگر، این کشور در پی ایجاد نوعی موازنه نرم و تغییرات نرم در قبال این کشور است و این امر سبب گردیده است که ما نوعی از الگوی رقابت در منطقه را شاهد باشیم. چین سعی دارد از طریق افزایش هزینه‌های رهبری هژمونیک ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین‌الملل بطور عام و در سطح منطقه خاورمیانه و خلیج فارس به جایگاه موردنظر خود در ساختار نظام بین‌المللی دست یابد. بدین ترتیب، چین قصد رویارویی مستقیم با آن کشور را ندارد، بلکه سعی می‌کند با افزایش هزینه‌های رهبری ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین‌المللی، بدون رویارویی مستقیم، به کسب جایگاه خود در سطح نظام بین‌المللی پردازد (رضایی، ۱۳۸۷: ۸۶). بدین ترتیب، موازنه نرم در برابر آمریکا و رقابت آن، یکی از اهداف اصلی چین در توسعه روابط و افزایش نفوذ در منطقه خلیج فارس محسوب می‌شود (واعظی، ۱۳۸۹: ۲۶).

در خصوص ایالات متحده نیز باید عنوان داشت که مبحث انرژی در این کشور موضوعی دویبعدی است؛ از یک سو می‌توان آن را پدیده‌ای اقتصادی و از سویی دیگر پدیده‌ای سیاسی توصیف کرد. ابزار انرژی جدای از اقتصادی بودن می‌تواند به عنوان مولفه‌ای مهم در روابط سیاسی میان کشورها اثرگذار باشد. به کارگیری تکنولوژی جدید در آینده‌ای نه چندان دور، آمریکا را به یکی از بزرگترین تولیدکنندگان انرژی در سطح جهان تبدیل خواهد کرد. تأمین امنیت انرژی، به این کشور در عرصه بین‌الملل، آزادی عمل بیشتری خواهد داد. از این رو آمریکا با تکیه بر خودکفایی انرژی، می‌تواند در کنار مزایای اقتصادی از برد سیاسی این ابزار از طریق اعمال فشار بر دیگر کشورها و در نهایت بازتوزیع قدرت بین‌المللی بهره‌بردار. چراکه هر کشوری که بر این منابع کنترل داشته باشد، اهرم قدرت جهانی را در چند دهه آینده کنترل خواهد کرد. ایالات متحده آمریکا نیز، در پی هژمونی و تثبیت قدرت خود در جهان است که

این امر بدون تسلط بر شاه‌رگ انرژی جهان غیرممکن می‌نماید. «ژاک اتو» نیز در این باره اینگونه می‌نویسد که: «آمریکا به عنوان سوپر هژمون نیاز به استفاده و بکارگیری منابع انرژی دارد که این امر مداخله نظامی در این منطقه را سبب می‌گردد» (Otto, 2009: 38). لذا، حضور ایالات متحده آمریکا در زیرسیستم خلیج فارس و استیلا بر انرژی منطقه به عنوان مداخله‌گر باعث گسترش حلقه کنترلی آمریکا بر مانورهای سیاسی و اقتصادی رقبایی همچون چین در منطقه و در نهایت بر نظام بین‌الملل خواهد گردید (wohl forth, 1999: 8-25). به عبارت دیگر، آمریکا با تسلط بر این منابع عظیم دست رقبای خود را از این منابع کوتاه می‌کند و همچنین می‌تواند بازارهای جهانی نفت را کنترل کند. بازاری که می‌تواند این امکان را به آمریکا بدهد تا در صورت لزوم با ایجاد نوسان در عرضه نفت و عدم ثبات در قیمت جهانی انرژی ریشه اقتصادی رقبای خود را با تزلزل و رکود همراه کند و این دلایل است که مداخله‌های نظامی آمریکا را توجیه می‌کند. در این چارچوب رقابت آمریکا با قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر نفت خلیج فارس، بیش از گذشته شدت می‌گیرد. آمریکا برتری در توازن قدرت آینده را در گرو تسلط بر مناطق ژئواکونومیک و سرشار از منابع اقتصادی می‌داند تا به این وسیله بتواند ضمن ایجاد اختلال در امنیت اقتصادی کشورهای رقیب، به موقعیت برتر در نظم نوین دست یابد. به بیان دیگر آمریکا از راه تسلط بر منابع انرژی خلیج فارس در نظر دارد تا امنیت جریان نفت و کنترل قیمت آن را در اختیار خود بگیرد که از این طریق جریان اقتصادی رقبایی همچون چین را در دست داشته باشد. «مایکل کلر»، استاد مطالعات صلح و امنیت جهانی در کالج هامپشایر و نویسنده کتاب "جنگ بر سر منابع"، با تأکید بر جایگاه انرژی به عنوان یک اهرم قدرت، تسلط بر منابع انرژی خلیج فارس را به معنای کنترل رقبا من جمله اروپا، چین و ژاپن می‌داند. از منظر ایشان، این کار به آمریکا قدرت باز و بسته کردن شیر نفت این کشورها و کنترل موتور توسعه آنها و در نهایت مهار قدرت‌یابی فزون‌تر داده و بخش عمده‌ای از قدرت رقابت و چانه‌زنی آنها را تقلیل خواهد داد (طاهری و زارع، ۱۳۹۱: ۷). بدین ترتیب، وابستگی به سیستم‌های انرژی و پیچیدگی‌های فزاینده آنها نیاز درک خطرات و ضروریات امنیت انرژی در قرن ۲۱ را بیش از پیش خاطر نشان می‌سازد. به همین دلیل باید توجه داشت امنیت انرژی فقط رودررو قرار دادن طیف وسیعی از مخاطرات و تهدیدات نیست، بلکه دربرگیرنده روابط میان کشورها، چگونگی تعامل آنها، تأثیرگذاری انرژی بر امنیت ملی کشورها و چگونگی مشارکت آنها در جامعه بین‌المللی نیز است (یرگین، ۱۳۹۱: ۷۲). در شرایط جدید حاکم بر نظام بین‌الملل،

رقابت بر سر کنترل و بازارهای اقتصادی میان قطب‌های اقتصادی جهان تشدید شده است. کنترل بر منابع، کنترل بازیگران را در پی دارد و کسی که بازیگران را کنترل می‌کند، نتایج بازی را تعیین می‌کند. در این میان خاورمیانه و خلیج فارس با توجه به اهمیت ژئواکونومیک و در اختیار داشتن حجم بالای ذخایر انرژی، یکی از نقاط کلیدی جهان تلقی می‌شود و بر این اساس در توازن قدرت‌های آینده، برتری متعلق به قدرتی خواهد بود که بر منابع نفت و گاز و خطوط انتقال انرژی تسلط داشته باشد. از این روی شاهد آن هستیم که، منابع نفتی این منطقه برای آمریکا و سایر مراکز جدید قدرت، اهمیت زیادی پیدا می‌کند. ایالات متحده آمریکا پی برده است که اگر نمی‌خواهد به سرنوشت اتحاد شوروی دچار گردد، باید به مقابله با هماوردانش (من جمله چین) برخیزد و از آنجایی که نفت در نظام بین‌الملل کنونی عاملی مهم در جایگاه قدرت‌ها در موازنه بین‌المللی قدرت می‌باشد، لذا استراتژی ایالات متحده آمریکا به عنوان هژمون بعد از جنگ سرد، تسلط هر چه بیشتر بر منابع نفتی و کنترل مسیرهای آزاد انرژی یا بازارهای مصرف و به طور مستقیم کنترل اقتصاد جهان سرمایه‌داری بوده است. اگر آمریکا بر نفت این منطقه تسلط نداشته باشد، قدرت این کشور برای کنترل مناطق کلیدی در سایر نقاط جهان نیز کاهش خواهد یافت. با توجه به اینکه هدف آمریکا هژمونی بر جهان و تفوق بر رقبای احتمالی خود از جمله چین در قرن ۲۱ می‌باشد، بنابراین، ابزار اساسی این هژمون از نظر استراتژیست‌های آمریکایی، منطقه خاورمیانه و خلیج فارس است و آنها بر این نظر اجماع دارند که آمریکا نباید اجازه دهد که هیچ قدرت رقیبی بر این منطقه و جریان عرضه انرژی تسلط یابد، زیرا که هژمونی این کشور، به خطر خواهد افتاد.

بدین ترتیب، نگارندگان بر این باورند که بی‌نیاز شدن ایالات متحده از نفت و گاز خاورمیانه نه تنها موجب کاهش علائق این کشور به منطقه نخواهد شد، بلکه این امر قدرت مانور آمریکا را در منطقه افزایش خواهد داد. در این رابطه باید توجه داشت که سلطه بر مناطق نفت‌خیز جهان و کنترل آبراه‌ها و معابر عبور انرژی، ابزار و اهرم قدرت آمریکا و تفوق این کشور بر رقبای اقتصادی خود است؛ بنابراین وقتی که ایالات متحده خودش از منابع منطقه بی‌نیاز باشد قدرت مانورش برای فشار بر رقبایی که نیازمند منابع این منطقه هستند بیشتر می‌شود، چرا که هر ناامنی در منطقه امنیت انرژی ایالات متحده را به خطر نخواهد انداخت، بلکه امنیت انرژی رقبای را تهدید خواهد نمود. جالب است که حتی در مورد تجارت گاز نیز، آمریکایی‌ها طرفدار گسترش آن به صورت LNG در مقابل خط لوله هستند تا تجارت گاز نیز

بجای خط لوله بر روی کشتی انتقال پیدا کند و تحت کنترل‌شان باشد. ایالات متحده آمریکا با تسلط بر این منابع عظیم می‌تواند دست اروپا و چین و ژاپن را از این منابع کوتاه کند و همچنین می‌تواند بازار جهانی نفت را کنترل کند؛ بازاری که می‌تواند این امکان را به آمریکا بدهد تا در صورت لزوم با ایجاد نوسان در عرضه نفت و عدم ثبات در قیمت جهانی انرژی ریشه اقتصادی رقیبان خود را تزلزل و رکود همراه کند.

چنانکه ملاحظه شد، با پیگیری استراتژی امنیت عرضه انرژی و تلاش برای گسترش نفوذ در منطقه خلیج فارس از سوی چین از یک سوی و تلاش آمریکا با پیگیری استراتژی کاهش وابستگی به انرژی‌های وارداتی از این منطقه از سوی دیگر، نه تنها از اهمیت این منطقه در سیاست خارجی این دو کشور کاسته نشده است، بلکه بر اهمیت آن افزوده گردیده است. چنانکه در گزارش آژانس بین‌المللی انرژی گویای آن است که خاورمیانه و خلیج فارس همچنان تنها منبع بزرگ نفت کم‌هزینه و ارزان جهان محسوب شده و پیش‌بینی می‌شود از اواسط دهه ۲۰۲۰ بار دیگر نقش خود به عنوان منبع غالب رشد تولید نفت را باز پس گیرد (بردبار و قربانی شیخ نشین، ۱۳۹۰: ۲۸) و لذا این منطقه از جهان شاهد رقابت‌های هر چه بیشتر دو قدرت بزرگ یعنی چین و ایالات متحده خواهد بود؛ چین با تلاش برای نفوذ بیشتر در منطقه و ایالات متحده آمریکا با تلاش برای مهار و کنترل آن.

نتیجه

چنانکه ذکر آن رفت، چین کشوری است که بدلیل رشد شتابان اقتصادی خود به‌شدت به منابع انرژی منطقه خلیج فارس وابسته می‌باشد. لذا از این رهگذر تلاش دارد تا نفوذ خود را در راستای تضمین امنیت عرضه مداوم انرژی تحقق بخشد. از سوی دیگر نیز ایالات متحده آمریکا با پیگیری استراتژی خودکفایی در تأمین انرژی تلاش دارد تا با به‌دست گرفتن کنترل شاهرگ حیاتی منابع انرژی، رشد رقبا را تحت کنترل خود درآورد. چرا که، پس از سال ۱۹۹۲ سیاست خارجی آمریکا، موفقیت را در قالب استراتژی مبارزه با نظام چندقطبی، نبرد با بروز یک قدرت جهانی و یا خطرناک منطقه‌ای ترجمه کرده است و از این رهگذر تلاش دارد با تسلط بر این منطقه سایر رقبا را با ابزار انرژی و نفت کنترل خود درآورد. در این چارچوب رقابت آمریکا با قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر این منطقه بیش از گذشته شدت می‌گیرد. آمریکا برتری در توازن قدرت آینده را در گرو تسلط بر مناطق ژئواکونومیک و سرشار از منابع اقتصادی می‌داند

تا به این وسیله بتواند ضمن ایجاد اختلال در امنیت اقتصادی کشورهای رقیب، به موقعیت برتر در نظم نوین دست یابد. به بیان دیگر آمریکا از راه تسلط بر منابع انرژی خلیج فارس، در نظر دارد تا امنیت جریان نفت و کنترل قیمت آن را در اختیار خود بگیرد که از این طریق شریان اقتصادی قدرت‌هایی همچون چین را در دست داشته باشد. بدین ترتیب، با توجه به روند افزایش مصرف نفت جهان بویژه در کشورهایی چون چین و هند، هرروز بر اهمیت نفت خلیج فارس افزوده می‌شود و راهی آسان برای کاهش اهمیت این منطقه وجود ندارد. به عبارت دیگر حداقل در میان‌مدت، اقتصاد جهان؛ علی‌رغم همه تلاش‌های صورت گرفته و تمامی برنامه‌ریزی‌های انجام شده، به شدت به نفت این منطقه وابسته خواهند ماند. به هر حال رقابت کشورهای مختلف بویژه آمریکا و چین در حوزه انرژی، در کنار اهمیت خلیج فارس و اتمام ذخایر نفت سایر مناطق، یکی از مهم‌ترین حوزه‌های رقابت، همکاری و دشمنی کشورها در آینده سیاست جهانی خواهد بود.



منابع

الف) فارسی

- امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و تویسرکانی، مجتبی، (۱۳۸۷)، «منطق و مبنای راهبردهای کلان امنیتی خلیج فارس»، دانش سیاسی، سال چهارم، شماره اول.
- آجیلی، هادی و مصیبی، منا، (۱۳۹۲)، «فناوری‌های جدید انرژی و سیاست خارجی آمریکا در قبال ژئوپولیتیک خلیج فارس»، مجموعه مقالات همایش ژئوپولیتیک جنوب غرب آسیا.
- الترمان، جان. بی، (۱۳۹۱)، «قدرت نرم چین در خاورمیانه»، ترجمه مسعود بای و زهرا رجب‌لو، ماهنامه اطلاعات راهبری، سال دهم، شماره ۱۰۷.
- بردبار، حمیدرضا و قربانی شیخ‌نشین، ارسلان، (۱۳۹۰)، «برآیند سیاست خارجی کشورها در منطقه خلیج فارس و امنیت آن با تأکید بر مسأله نفت و انرژی»، سیاست و اندیشه، سال دوم، شماره پنجم.
- پی، ماکسیم، (۱۳۸۶)، «نیمه تاریک ظهور چین»، ترجمه گروه مطالعات آسیا، پژوهشنامه قدرت‌های آسیایی، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ترابی، قاسم، (۱۳۸۹)، «راهبرد باراک اوباما در مورد انرژی»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال یازدهم، شماره ۲.
- ترابی، قاسم، (۱۳۹۰)، «مقایسه استراتژی چین و آمریکا: با تأکید بر منطقه خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال دوازدهم، شماره ۳.
- جعفری ولدانی، اصغر، (۱۳۸۱)، ژئوپولیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- چمنکار، محمدجعفر، (۱۳۸۷)، «جایگاه خلیج فارس در اقتصاد انرژی آمریکا»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۵۵ و ۵۴.
- درخشان، مسعود، (۱۳۹۱)، «امنیت انرژی و تحولات آینده بازارهای نفت و گاز»، راهبرد، شماره ۶۴.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و امیری زر، فاطمه، (۱۳۸۸)، «بررسی روابط ایالات متحده و چین در منطقه آسیا- پاسفیک پس از یازده سپتامبر (۲۰۰۸-۲۰۰۱)»، دوفصلنامه پژوهش سیاست، سال یازدهم، پاییز و زمستان، شماره ۲۷.
- رضایی، علیرضا، (۱۳۸۷)، «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل»، راهبرد، شماره ۱۶.

- سلطانی‌نژاد، احمد، مصطفی زهرانی و مهدی شاپوری، (۱۳۹۱)، «سیاست چین در مناقشه هسته‌ای ایران و عوامل موثر بر آن»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره ۵۸.
- شریعتی‌نیا، محسن، (۱۳۹۰)، «چین و تحولات خاورمیانه»، پژوهشکده تحقیقات راهبردی
www.csr.ir
- طاهری، ابوالقاسم و زارع، مهدی، (۱۳۹۱)، «بررسی اهمیت انرژی منطقه خلیج فارس در راهبردهای سیاسی و امنیتی ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۰.
- عزتی، عزت‌الله، (۱۳۸۰)، ژئوپولیتیک در قرن بیست و یکم، تهران: سمت.
- کامل، روح‌اله، (۱۳۸۲)، «هژمونی آمریکا در عراق»، راهبرد، شماره ۲۹.
- کولایی، الهه و زراعت پیمان، جواد، (۱۳۸۸)، «امنیت انرژی چین و نگاه این کشور به منطقه آسیای مرکزی»، دوفصلنامه پژوهش سیاست، سال یازدهم، شماره ۲۷.
- میرترابی، سعید، (۱۳۸۴)، مسائل نفت ایران، تهران: نشر قومس.
- مصلی‌نژاد، عباس و حق‌شناس، محمدرضا، (۱۳۹۱)، جایگاه چین در اقتصاد انرژی خلیج فارس، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۲۹، ۲۰۸-۱۷۳.
- نیکسون، ریچارد، (۱۳۶۴)، جنگ واقعی و صلح واقعی، ترجمه علیرضا طاهری، تهران: انتشارات کتابسرا.
- واعظی، محمود، (۱۳۸۹)، «نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ۶.
- واعظی، محمود، (۱۳۸۹)، «نظام بین‌الملل و مدیریت بحران‌های بین‌المللی»، راهبرد، شماره ۵۶، سال ۱۹.
- عسگری، سهراب، (۱۳۸۳)، «نقش و جایگاه منطقه خلیج فارس و خاورمیانه در ژئوپولیتیک انرژی»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۰۹ و ۲۱۰.
- کلا، مایکل، (۱۳۹۰)، نفت، و خون؛ پیامدهای وابستگی آمریکا به نفت، تهران: نشر ساقی.
- یرگین، دانیل، (۱۳۹۱)، «رقبای نوظهور»، ماهنامه بین‌المللی پژوهشی-آموزشی و تحلیلی تازه-های انرژی، سال پنجم، شماره ۴۱.

(ب) انگلیسی:

- Blank, Stephen, (2004), "China Footprint in Central Asia", John Hopkins University, Article, 2609.
- Blank, Stephen, (2006), "The Eurasian Energy Triangle: China, Russia, and the Central Asian States", Brown Journal of World Affairs, Vol. 12, No.2.

- BP Energy Outlook 2035 (February 2014), Focus on North America, available at: [bp.com/ Energy Outlook](http://bp.com/Energy%20Outlook).
- BP Energy Outlook 2035(January 2014), focuse on North America, available at: [bp.com/ Energy Outlook](http://bp.com/Energy%20Outlook).
- BP World statical Review (2013), available at: [BP.Com/ Statical Review Of World Energy.Pdf](http://BP.Com/ Statical%20Review%20Of%20World%20Energy.Pdf).
- Chong Xu Yi, (2006), "Chinas Energy Security", Austrailian Journal of International Affairs, Vol. 60, No.2.
- EIA. Short-term Energy Outlook (January 2013).
- Luft, Gal, (2006),"Fueling the Dragon: Chinas Race into the Oil Market", at :[://www.iags.org/china.htm](http://www.iags.org/china.htm)
- Luft, Gul, (2008), "Dependence on Middle East Energy and its Imact on Global Security", International Affairs, Vol. 60
- Madson, Julian, (2006), "China Makes Friends in Persian Gulf", available at: <http://www.asia.sentinel.com/index.php>
- Mitchell, John, "US Energy: The New Reality", Chatemhouse, Available in: <http://www.Chatemhouse.org/publications/papers/view/191405>
- Opec,World Oil Outlook (2013)
- Otto, Zach, (2009), U.S Dependency on Middle East Oil, U.S Department of Energy.
- Qiang, Zhong Yang, (2001), "CENTRAL Asia Oil and Chinas Oil Security in 21st Century", International Forum, Vol. 01
- Swanstrom, Nicolas, (2005), "An Asian Oil and Gas Union: Prospects and Problems", The China and Eurasia Forum Quarterly.
- Weinstein, michacla, (2005), "China Geostrategy: Plaing a waiting Gam", at :www.Pinr.Com
- Whole Forth, W, (1999), "Stability of Unipolar World", International Security, Summer, 24 (1).